

«بر بال دانش و اندیشه»

گفت‌وگو با استاد شکراله مرتجز

محمد رجیبی

فرزندان ایران و دانش‌آموزان شهروند کازرون، به چاپ مجدد آن می‌پردازیم، امید که مورد قبول علاقمندان و خانواده‌ی بزرگوار مرتجز، واقع گردد!

محمد رجیبی

اشتیاق پذیرا شدند، حاصل آن دیدار و گفت‌وگو، در شماره ۱۷۱۴ روزنامه طلوع، تاریخ ۱۳۹۵/۴/۱۰ مهرگانی انتشار یافت. اینک به پاس قدردانی از تلاش ایشان در آموزش و پرورش

کازرون. تابستان ۱۳۹۵ خورشیدی، از استاد مرتجز، تلفنی اجازه خواستم تا خدمتشان برسم و با وی گفت‌وگویی داشته باشم، با مهریانی خاص خود پذیرفتند و با

با عرض تسلیت، به مناسبت درگذشت، آموزگار ارزشمند؛ استاد گرانقدر، جناب آقای شکراله مرتجز، به فرهنگیان، هنرمندان، فرهیختگان و اهالی فهیم و قدرشناس شهرستان

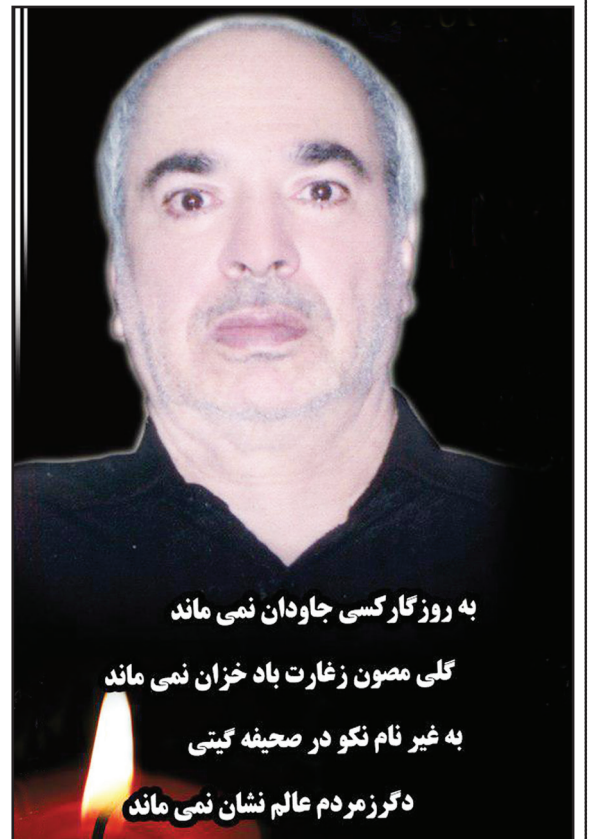
فریدون فرخ، فرشته نبود به مشک و به عنبر سرشته نبود به داد و دهش یافت این فرهی تو داد و دهش کن، فریدون تویی (فردوسی)

نباشد همی نیک و بد پایدار همان به، که نیکی بود یادگار تو تا می‌توانی به نیکی گرای مگر کام‌یابی به دیگر سرای



رشته‌ی دیپلم علمی، از کازرون ۱۲ نفر سهمیه‌ی اداره فرهنگ بود. چون معدل بالایی داشتم سهمیه شهرستان کازرون شدم و مهرماه ۱۳۳۹ خورشیدی در دبستان احمد مصلاهی و چندی بعد در مدرسه راهنمایی دکتر اقبال (زینب کبرا) به تدریس پرداختم. چه دروسی را در دبیرستان تدریس می‌کردید؟ من فیزیک و شیمی کلاس دهم یعنی سیکل دوم را تدریس می‌کردم و مرحوم داداش از کماج آمد، در دبیرستان شاکر (مطهری) و دکتر اقبال (زینب کبرا)، ریاضی، جبر و حساب تدریس می‌کرد. زمان دانش‌آموزی به چه ورزشی علاقه داشتید؟ به والیبال علاقه داشتم و دوران ابتدایی بازی می‌کردم. ولی از سن ۱۳ سالگی برایم مشکل جسمی پیش آمد و به‌مرور توانایی راه رفتن را گفتم. جناب مرتجز با این حال شما از با نشسته‌ی یاد هست که کلاس‌های تقویتی هم برای دانش‌آموزان کازرون تشکیل دادید و من یکی از این دانش‌آموزان بودم که ریاضی را نزد زنده‌یاد برادران می‌آموختم. بله، ابتدا در خانه و بعد که تعداد داوطلبان زیاد شد در آموزشگاه دکتر اقبال کلاس‌های تقویتی راه انداختم. من شیمی و فیزیک و مرحوم داداش ریاضی و شادروان آقای شریف‌زاده زبان انگلیسی تدریس می‌کرد. شما با اینکه مدرک دیپلم علمی داشتید و در دبیرستان تدریس می‌کردید، اصل حقوقی‌تان چقدر بود؟ طبق حکم کارگزینی حقوق دریافت می‌کردم. ولی اضافه‌کار به ما می‌دادند. اضافه‌کارها هم طبق حکم بود و حقوق را دریافت نمی‌کردیم. چرا؟ شما که به اندازه دانشتان دستمزد نمی‌گرفتید؟ آن‌ها را برای کمک به دانش‌آموزان بی‌بضاعت و رشد توانایی علمی به آموزش و پرورش می‌بخشیدم. درود به شما، پس کلاس‌های تقویتی درآمد شمارا تأمین می‌کرد؟ در کلاس‌های تقویتی هم از کسانی که تمکن مالی نداشتند و می‌شناختم شهریه نمی‌گرفتم. یک خاطره‌ای که در ذهنم مانده برایتان نقل می‌کنم: یکی از روزها دانش‌آموزی را دیدم که در حیاط قدم می‌زند. فرستادم دنبالش و گفتم چرا سر کلاس نمی‌آیی؟ گفت آقای شهریه ندارم بپردازم. این مطلب را به زنده‌یاد داداش گفتم. ایشان فرمودند در تمام دروس مجانی ثبت‌نامش کنید. البته گفتن این‌ها درست نیست ولی چون شما اصرار می‌کنید و داداش هم از دنیا رفته می‌گویم. درود به روح برادر بزرگوارتان و همه آموزگاران که بر سبغ اینار تکیه زده‌اند و انسانیت را به کمال رسانده‌اند. شما برخوردارتان بادانش‌آموزان چگونه بود؟ تنبیه هم داشتید؟ البته دانش‌آموز فضول نمک کلاس است و همیشه تعداد اندکی در بین دانش‌آموزان هست و پیدا می‌شود. من و مرحوم داداش سعی داشتیم تا رعایت حالشان کنیم و آن‌ها را از خود نرنجانیم. در ضمن چون خانواده‌هایشان ما را می‌شناختند، به‌ندرت اتفاق می‌افتاد که دانش‌آموزی باعث بی‌نظمی شود. استاد با توجه به خدمات ارزشمند شما و زنده‌یاد برادران به آموزش و پرورش، از شما در این مدت تجلی می‌شد؟ بله آموزش و پرورش کازرون گزارش فعالیت‌های مرا به وزارتخانه انعکاس داد و برایم نشان درجه دوم فرهنگ صادر شد که توسط سپهد علوی مقدم مدال و لوح سپاس به من اهدا گردید. همین قالی که می‌بینید. بله می‌بینم، از طرف وزارت آموزش و پرورش، بر اساس مصوب جلسه‌ی مورخ ۱۳۴۹/۱/۲۳ نظر به خدمات فرهنگی آقای شکراله شفق (مرتجز) به یک قطعه نشان فرهنگی درجه دوم نائل شده‌اید. چرا نام خانوادگی شما شفق نوشته شده؟ چون برخی مرتجز را غلط می‌نوشتند، فامیل شفق را جایگزین کردم. استاد، مرتجز از مرتجی به معنای امیدوار گرفته شده و شمارا به این نام می‌شناسند. اولین بار است که بانام خانوادگی شفق روبرو شدم.

آنچه انسان را به حیرت وامی‌دارد و از افراد، شخصیت برجسته می‌سازد، اندیشه و گفتار و رفتار است. استاد شکراله مرتجز، دارای روح بلند و اندیشه‌ی پویایی است که جهان را تفسیری زیبا نموده و زیبا می‌نگرد. او استوار و امیدوار می‌آموزد و به آموزش، شکوه می‌بخشد. بودن را پر پایه‌ی خرد بنانهاده، دم را غنیمت شمرده، تلاشش در پرورش و آموزش تجلی یافته، معلولیت را معلول اراده‌ی خود ساخته و دارای چنان جاذبه‌ایست که انسان را وامی‌دارد تا در مقابل توانش احساس ناتوانی کنیم. او دست‌پرورده‌ی خانواده‌ی پافرهنگی است که در دفاع مقدس، شهید و آزاده و ایثارگر به جامعه تقدیم داشته‌اند. به پاس تشکر از تلاش وی، اول تیرماه ۱۳۹۵ مهرگانی برابر با ۱۵ رمضان ۱۴۳۷ مهگانی، به منزلشان رفتم، گرم و صمیمانه مرا پذیرفت و با گفتاری حکیمانه سخن گفت و به پرسش‌هایم پاسخ داد. با درود به شما و زنده‌یاد برادر بزرگوارتان و شهید حمیدرضا مرتجز، برای خوانندگان، خودتان را معرفی کنید. به نام خداوند بخشنده مهربان، با سلام به شما و آقای جعفری‌زاده و سایر کارکنان روزنامه طلوع. شکراله مرتجز، سال ۱۳۱۷ خورشیدی در کازرون محل مصلا میدان گاز را به دنیا آمدم. چندمین فرزند خانواده‌ای؟ سومین فرزند خانواده‌ام، ما چهار برادر و دو خواهر بودیم که با پدر و مادر، هشت نفر می‌شدیم. شادروان پدرتان چه شغلی داشت که این خانواده پرجمعیت را اداره می‌کرد؟ مرحوم پدرم معمار بود و کاشی‌نوشته‌های سردر دبیرستان شاپور (بستانپور) و سالن امتحاناتش را او چسباند. آن موقع کسی که بتواند این کار را انجام دهد در کازرون نبود. روحش شاد. پس بضاعت هنری هم داشته؟ بله نقشه‌های ساختمان را هم خودش می‌کشید و اجرا می‌کرد! بسیار خوب. استاد، تحصیلات را در چه آموزشگاه‌هایی گذراندید؟ ابتدایی و متوسطه را تا سیکل اول یعنی پایان کلاس نهم در دبیرستان شاپور به پایان رساندم و در آزمون دانشسرای مقدماتی شرکت کردم، قبول شدم و برای ادامه تحصیل به شیراز رفتم. در چه رشته‌ای فارغ‌التحصیل و کجا مشغول به تدریس شدید؟



به روزگار کسی جاودان نمی‌ماند

کلی مصون ز غارت باد خزان نمی‌ماند

به غیر نام نگو در صحیفه گیتی

دگر مردم عالم نشان نمی‌ماند

آنچه انسان را به حیرت وامی‌دارد و از افراد، شخصیت برجسته می‌سازد، اندیشه و گفتار و رفتار است. استاد شکراله مرتجز، دارای روح بلند و اندیشه‌ی پویایی است که جهان را تفسیری زیبا نموده و زیبا می‌نگرد. او استوار و امیدوار می‌آموزد و به آموزش، شکوه می‌بخشد. بودن را پر پایه‌ی خرد بنانهاده، دم را غنیمت شمرده، تلاشش در پرورش و آموزش تجلی یافته، معلولیت را معلول اراده‌ی خود ساخته و دارای چنان جاذبه‌ایست که انسان را وامی‌دارد تا در مقابل توانش احساس ناتوانی کنیم. او دست‌پرورده‌ی خانواده‌ی پافرهنگی است که در دفاع مقدس، شهید و آزاده و ایثارگر به جامعه تقدیم داشته‌اند. به پاس تشکر از تلاش وی، اول تیرماه ۱۳۹۵ مهرگانی برابر با ۱۵ رمضان ۱۴۳۷ مهگانی، به منزلشان رفتم، گرم و صمیمانه مرا پذیرفت و با گفتاری حکیمانه سخن گفت و به پرسش‌هایم پاسخ داد. با درود به شما و زنده‌یاد برادر بزرگوارتان و شهید حمیدرضا مرتجز، برای خوانندگان، خودتان را معرفی کنید. به نام خداوند بخشنده مهربان، با سلام به شما و آقای جعفری‌زاده و سایر کارکنان روزنامه طلوع. شکراله مرتجز، سال ۱۳۱۷ خورشیدی در کازرون محل مصلا میدان گاز را به دنیا آمدم. چندمین فرزند خانواده‌ای؟ سومین فرزند خانواده‌ام، ما چهار برادر و دو خواهر بودیم که با پدر و مادر، هشت نفر می‌شدیم. شادروان پدرتان چه شغلی داشت که این خانواده پرجمعیت را اداره می‌کرد؟ مرحوم پدرم معمار بود و کاشی‌نوشته‌های سردر دبیرستان شاپور (بستانپور) و سالن امتحاناتش را او چسباند. آن موقع کسی که بتواند این کار را انجام دهد در کازرون نبود. روحش شاد. پس بضاعت هنری هم داشته؟ بله نقشه‌های ساختمان را هم خودش می‌کشید و اجرا می‌کرد! بسیار خوب. استاد، تحصیلات را در چه آموزشگاه‌هایی گذراندید؟ ابتدایی و متوسطه را تا سیکل اول یعنی پایان کلاس نهم در دبیرستان شاپور به پایان رساندم و در آزمون دانشسرای مقدماتی شرکت کردم، قبول شدم و برای ادامه تحصیل به شیراز رفتم. در چه رشته‌ای فارغ‌التحصیل و کجا مشغول به تدریس شدید؟

آنگاه که نقصان جسم، باعث کمال روح می‌شود

بود؛ ولی به جهت شدت علاقه‌ای که به «علم و آگاهی» داشتند، صفحات کتاب و روزنامه را با دقت مطالعه می‌کردند و خود را به روز نگه می‌داشتند. آنان اکثر اوقات که سرمقاله‌های روزنامه طلوع را مطالعه می‌کردند با تماس تلفنی با اینجانب، حمایت و هم‌فکری خود را اعلام و اظهار نظر می‌کردند. اینجانب به علت احترام خاصی که برای این دو بزرگوار قائل بودم هر وقت از شیراز به کازرون می‌آمدم، با همه کمی فرصت، اگر نمی‌توانستم اقارب و نزدیکان درجه یک خود را ببینم ولی سعی می‌کردم گاه‌گاهی آن‌ها را زیارت کنم و پس از درگذشت شادروان عبدالرسول مرتجز به حضور برادر دیگر (شادروان شکراله) که در قید حیات بودند، می‌رفتم و از دیدگاه‌ها و اظهار لطف و محبت ایشان بهره‌مند می‌شدم. جا دارد که از اعضای فهیم این خانواده که با خوش‌رویی از خیل مشتاقان آن‌ها پذیرایی می‌کردند و از کثرت رفت و آمد میهمان‌ها خسته نمی‌شدند، تقدیر وافر داشته باشم. بدون شک برای همه مردم کازرون و دوستداران آن‌ها، این دو بزرگوار همیشه زنده‌اند و در آسمان آگاهی و آزادگی نورافشانی می‌کنند. پادشاه به‌خیر و نیکی و اندیشه‌هایشان پرفروغ باد.

محمد مهدی جعفری‌زاده

یکی از ابزارهایی که لازمه بالندگی و رشد اندیشه انسان است، سلامت جسم و اعضای بدن اوست. چه بسیار مواقعی بوده که به خاطر یک بیماری ساده و بستری شدن فردی، همه فعالیت‌های جسمی و فکری او، مختل و تعطیل شده و بدتر از آن، بیماری‌های سخت، که حتی عبادت انسان را هم با نقصان مواجه می‌کند. اما چه انسان‌های بزرگ و فرهیخته‌ای بوده‌اند که این فرمول طبیعی را برهم زده و با ضعف‌ها و نقصان‌هایی که در اعضای اصلی بدن‌شان پدیدار آمده؛ ولی زمین‌گیر نشده‌اند بلکه در اوج آسمان‌ها به نقش‌آفرینی تحسین‌برانگیز نایل آمده‌اند. هنرمندان، نویسندگان، دانشمندان و مخترعین مشهوری در دنیا درخشیده‌اند که به‌خاطر نداشتن دو دست، قلم را در میان انگشتان پا گرفته و آثار بدیع و ارزشمندی را خلق کرده‌اند. حتی بعضی از این چهره‌های نامی، با نداشتن دست و پا، قلم را به دهان و دندان گرفته و شهره عام شده‌اند. برادران بزرگوار مرتجز با عدم توانایی در دست و برخی از اعضا و جوارح بدن، محل ترویج افکار و اندیشه‌های ناب شدند و منزل آن‌ها محل رفت و آمد بزرگان و اصحاب اندیشه و هنر بود. توسط این دو برادر گرانمایه، چه افراد برجسته‌ای، آموزش دیدند و از محضر آن‌ها تلمذ کردند که هر کدام از آن‌ها، امروز در جامعه ما، خود ستاره‌ای در آسمان هنر و اندیشه هستند. با اینکه باز کردن صفحات کتاب و روزنامه برای آن‌ها سخت



ابراهیم (شاپور)
حسن زاده رستمی
۱۳۹۶/۱۱/۱۷

بیاد استاد گرانمایه شادروان شکرالله مرتجز

زین جهان رفت تا سرای آخرت
عشق هستی قسمتی از توش او
مشفق و با اهل دل همخانه بود
عشق را او بنده ای بود زر خرید
فارغ از هر وصف او بودی نشان
رنگ رخسارش چو گل در بوستان
قلب پاکش با خلاق می‌طپید
مخلصی بود بی ریا و سبز سبز
از نگاهش گر گرفته سوز تب
لیک با شیرینی مستی گذشت
صبر از او آموخت شورعاقبت
سینه چاکمی بود بر اورنگ ما
در نگاهش شوق ملت بود بود
مجلس او برتر از هر محفل
روح پاکش تارک افلاک شد
مرتجز مشفق بشد نزدت رفیق
مرقدش را غرقه اندر نور کن

مردی از دنیای علم و معرفت
کوله بار علم و دانش دوش او
شمع جانش دوستان پروانه بود
او مرادی بود در عین مرید
نزد او هر کس بیامد، شادمان
با محبت، مهربان، با دوستان
بوی عطر از هر کلامش می‌رسید
عاشقی بود سینه چاک و مهرورز
مجلس او محفل انس و ادب
روزگارش گر چه با سختی گذشت
کوه ایمان بود و گنج عاقبت
پاکبازی بود در فرهنگ ما
حرف‌هایش باب حکمت بود بود
نغمه‌های او صفای هر دلی
بعد عمری عاقبت در خاک شد
ای خدای مهربان رب شفیق
روح او باصلحان محشور کن